

ایدئولوژی شیطان

۱۳۹۳ مرداد ۹، پنجشنبه

ایدئولوژی شیطان!

منطق باینری مستحکم ترین سازه استدلالی در حوزه «گزاره های ابطال ناپذیر» است هم چنان که همین منطق از آن درجه از استعداد برخورداری است تا با ورودش به جهان «گزاره های ابطال پذیر» مبدل به مخرب ترین و مناقشه آمیز ترین استنتاجات منطقی شود!

مخرب ترین کاربرد منطق باینری زمانی است که این منطق «سترونا نه» با یک شیفت گفتمانی از جهان آنتولوژی Ontology (بود شناسانه) به جهان آگزیولوژی Axiology (ارزش شناسانه) میانبر زده و جا علانه از «بود ها» اخذ استنتاجات ارزش داورانه کند.

ریزش منطق باینری از جهان گزاره های ابطال ناپذیر به جهان گزاره های ابطال پذیر فاجعه است.

ریزشی که محصولش نامحدود تلقی شدن پدیده های محدود خواهد بود.

خط فاحش در چنین شیفت گفتمانی آنجاست که برخلاف معسور بودن جهان هستی ها در اخذ استنتاجات ارزشی، چنین گفتمانی از «تفاوت» دلالت بر «تبعیض» می کند!

منطق باینری ناظر بر جهان مطلقات و گزاره های ابطال ناپذیر است:

هستی یا عدم – صدق یا کذب – روشنائی یا عدم روشنائی – خدا یا غیر خدا – خیر یا شر.

ریزش منطق باینری از حوزه آنتولوژی (بودشناسی) به ساحت آگزیولوژی (ارزش شناسی) را می توان گرانیگاه خلق و بسط «ایدئولوژی شیطان» محسوب کرد که طی آن شیطان «بود» از آتش خود را ملاک تمایز و تفاخر و ارجحیت و ارشدیت و تشخیص و تکبر خود بر «بود» از خاک انسان قرار می دهد!

در چنین بدآیندی، منطق شیطان ناظر بر «ارزشگذاری خویش کامانه» بر تفاوت های «هستی شناسانه» است.

ایدئولوژی که طی آن تفاوت های ذاتی مورفولوژیک Morphologic (ریخت شناسانه) ملاک ارجحیت های ناموجه و ارزش داورانه قرار می گیرد و به تبع تقید به چنین تفرعنی است که «تفاوت» را منشاء «تمایز» قرار می دهند. بدون التفات به آنکه تفاوت ها نمی توانند مبنای تمایزها باشند.

«سیاه و سفید» ، «فقر و غنی» ، «شهری و روستائی» ، «باسواد و بی سواد» ، «زن و مرد» هر چند متفاوتند اما چنین تفاوتی افاده معنای مزیت و برتری یکی بر دیگری جز به اعتبار منزهی و پارسائی نمی کند و نمی تواند بکند.

ایرانیان به لحاظ تاریخی و به اقتضای آموزه های تحریف شده زرتشتی، آلوده ترین ملت ها به منطق باینری اند!

به اعتبار ابتلای ایرانیان به منطق باینری امکان ندارد پاسخ یک ایرانی به یک پرسش مفروض در قبال یک انسان مفروض مبنی بر آنکه «آقای ایکس چگونه انسانی است؟» بیرون از دو گانه «آدم خوبی است» یا «آدم بدی است» چیز دیگری باشد!

این تقریباً از محالات است چنانچه توقع شود یک ایرانی در پاسخ به پرسش فوق فرضاً بگوید:

«آقای ایکس فردی خوش خُلق اما در عین حال کاهل است و هم چنان که آدمی راستگو است اما ضریب مسئولیت پذیری اش پائین است. از نظر روانی فردی برونگرا و خیر و اهل انفاق است. خانواده دوست و اجتماعی است اما در عین حال محافظه کار هم هست و ضریب ریسک پذیری اش پائین است. خوش لباس و خوش بیان و مبادی آداب است اما مناسباتش با خانواده پدرسالارانه است و در مناسبات اجتماعی رفیق باز و تفرج طلبند و غیره»

توقع شنیدن چنین پاسخی از یک ایرانی چیزی در حد محال است!

برای چنین ایرانی مفروضی دادن پاسخ در «دو گانه باینر» بمراتب سهل تر و مقبول تر از آنست تا خود را در پاسخ های فسفر سوز کثیرالابعاد و ذو جنبتین معطل و معذب نماید.

برای چنین ایرانی مفروضی تنها دو گزینه محلی از اعراب دارد:

خوب یا بد!

انسان یا قدیس است یا ابلیس!

یا اهورا است یا اهریمن!

یا خیر است یا شر!

یا درست است یا غلط!

یا سیاه است یا سفید!

یا فرشته است یا دیو!

یا پاک است یا پلید!

یا قهرمان است یا هیولا!

یا راهبه است یا فاحشه!

یا مدرن است یا سنتی!

یا شهری است یا دهاتی!

یا باشعور است یا بی شعور!

یا باسواد است یا بی سواد!

یا روشنفکر است یا مرتجع!

یا آلامُد است یا اُمُل!

یا دنیوی است یا اخروی!

یا علمی است یا دینی!

از زمان حاکمیت منطق بایرنی در ناخود آگاه تاریخی ایرانیان، یک دوگانه جعلی و آنتاگونیستی از «علم و دین» و «دنیا و آخرت» و «معنویت و مادیت» در ناصیه ایشان مهر شد که مرجع همه داوری ها و دانائی های ایشان واقع شده است.

آخرین و نقدترین و نزدیک ترین نمونه از چنین بدآیندی نزد ایرانیان را می توان در شهرآشوبی های سال 88 ملاحظه کرد که غوغائیان در بدخیم ترین حالت ممکن همه وجوه سرریز منطق بایرنی از جهان گزاره های ابطال ناپذیر به جهان گزاره های ابطال پذیر را توامان عهده داری کردند.

خیزشی آپارتایدی که به اقتفای «منطق باینری» طرفین مدعی برتری و تفاخر ذاتی خود در مقابل کهتری و سفلگی ذاتی طبقه مقابل خود بودند و هستند!

شورشی که به اقتفای آلودگی محتوم خود به «ایدئولوژی شیطانی» جبراً و قهراً گریزی از این ثنویت تحمیلی و خود خواسته و خود ساخته نداشت و ندارد تا «محمود احمدی نژاد» را عصاره همه رذائل و خباثت و سیئات و دنائات بفهمد و هم زمان «میر حسین موسوی» را شدآیندی از همه فضائل و محاسن و مکارم و مواهب موجود در جهان بشریت فهم و اقبال کند! و هم زمان وارونه همین معادله در سوی دیگر جبهه برای «محمود قدیس» و «میرحسین ابلیس» همآوردی و هل من مبارزی می کرد و می کند!

بازرس ژاور در نوول بینوایان اثر ویکتور هوگو را می توان نماد برجسته ای از شخصیت مبتلابه به چنین ایدئولوژی سیاه و سفیدی دانست که بیرون از این دو گانه توان فهم و درک دنیای خاکستری را ندارد و نهایتاً وقتی آن دنیای خاکستری توانست خود را بر ژاور تحمیل کند «خودکشی» یگانه گریزگاه ژاور برای خلاصی از عدم فهم آن دنیای خاکستری بود!